



مدینه فاضله فارابی

دکتر علی نقی منزوی

مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۴۳، سال ۱۰، شماره چهار، مهرماه ۱۳۵۱خ،

شعبان ۱۳۹۲، سپتامبر ۱۳۷۲، برگه ۳۲۰ - ۳۳۰

به کوشش

محمدابراهیم ذاکر

۱	مدینه فاضله فارابی
۱	مقدمه
۳	گونه‌های شهر و شهروندی
۴	شهری‌گری و تمدن از نظر فارابی
۴	شهرهای دین‌دار با رژیم حکومت الهی
۴	شهرهای بی‌دین با رژیم حکومت مردمی
۵	شهرهای ده‌گانه فارابی
۵	مدینه فاضله
۶	بزرگ‌فرماندار باید فیلسوف و نبی باشد
۸	شرایط دیگر بزرگ‌فرماندار
۹	حکومت گروهی
۹	کار گروهی
۹	بیماری‌های اجتماعی و داوری آن
۱۰	شهر بزه‌کاری (المدینة الفاسقة)
۱۰	شهر بازگشتگی (المدینة المتبدلة)
۱۱	شهر سرگشتگی (المدینة الضالة)
۱۲	مقصود از شهرهای دین‌دار
۱۲	شهر قناعت‌گرایی (المدینة الضرورية)
۱۲	شهر مال‌اندوزی (المدینة الیساریة)
۱۳	شهر خوش‌گذرانی (المدینة اللذات؛ یا الخسیسة)
۱۳	شهر سرافرازی (المدینة الکرامة)
۱۵	شهر زورگویی (المدینة الغلبة)

- ۱- دارای برتری جویی همگانی ۱۵
- چیرگی برای خونریزی ۱۵
- چیرگی برای برده‌سازی ۱۵
- ۲- برتری فردی ۱۶
- شهر آزادی یا (المدينة الحریة) ۱۷
- صفات عمومی شهرهای بی‌دین ۱۸
- فارابی مُجَدِّد فلسفه ایران پیش از اسلام ۱۸
- کتاب‌نامه ۲۱
- نمایه کتاب و مقاله ۲۱
- کتاب‌نامه ۲۴
- نمایه کتاب و مقاله ۲۴

دکتر علی‌نقی مسزوی

مدینه فاضله فارابی

دکتر علی‌نقی منزوی

مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۴۳، سال ۱۰، شماره چهار، مهرماه ۱۳۵۱ خ، شعبان ۱۳۹۲، سپتامبر ۱۳۷۲، برگه ۳۲۰ - ۱۳۳۰

مقدمه

فارابی ابونصر محمد بن ترخان متولد (۲۵۹ ق / ۸۷۲ م) و درگذشته (۳۳۹ ق / ۹۵۰ م) است.

این فیلسوف بزرگ ایران، دارای نظریه‌ای است که به «نبوت فارابی»؛ یا «نظریه فارابی در نبوت» معروف شده است که شرح آن و توضیح ریشه‌های ایرانی و یونانی آن خود به مقاله مفصل نیازمند است. منظور نویسنده در این جا تنها بیان بخشی از آن نظریه است که خود مستقلاً به نام نظریه «مدینه فاضله» شهرت گرفته است؛ لیکن در این مقدمه اصول نظریه نبوت او را نیز برای به دست دادن سرنخ، به طور خلاصه می‌آورم:

۱- فارابی مانند ابن‌راوندی و ایران‌شهری نبوت را به معنی اسرائیلی آن منکر می‌باشد.^۱

۲- وی بنا بر اصول اشراق ایرانی، فیض الهی را دایمی و همگانی می‌داند و منکر هرگونه انقطاع رابطه میان خدا و انسان است.

۳- او می‌گوید: بزرگ فرماندارشهر ایده‌آل؛ یا مدینه فاضله باید تعلیم یافته (فیلسوف) بوده، و دارای نیروی متخیله قوی (نبوت اشراقی) باشد.

^۱ Z: دست‌نویس دکتر منزوی: ماه ژوئن برای محمد عاصمی مدیر مجله فرستاده شد.

^۲ اشراق هندوایرانی و نبوت اسرائیلی، علینقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، مجله کاوه، مونیخ، شماره ۳۶، سال ۹، مرداد ۱۳۵۰، جمادی‌الثانی ۱۳۹۱، اوت ۱۹۷۱، برگه ۲۱۸ - ۲۲۴. نک: برگه‌های ۲۱۹ - ۲۲۲.

چنان که خواهیم دید، دو پایه نخستین این نظریه در میان اشراقیان (گنوسیتک‌های) سده‌های نخستین اسلام، مانند کیسانیان و غلات به همین شکل موجود بوده است.^۱ و در سده (۷، ۸ هـ / ۱۳، ۱۴ م) نزد سید حیدر آملی و ابن عربی بدین صورت درآمد است که: نبوت خاصه (تشریح) قابل قطع شدن هست و بند می‌آید؛ لیکن نبوت عامه (ولایت) هیچ‌گاه بندآمدنی و قطع‌شدنی نیست.^۲

پایه سوم این نظریه همان «فره ایزدی» می‌باشد که در دوره ساسانی در خاندان شاهان، پشت به پشت منتقل می‌گردید و در صدر اسلام به عنوان «نورالهی» و «نورمحمدی» ترجمه شد و در خاندان پیغمبر پشت به پشت منتقل می‌شد.^۳ چنان که گفته شد،^۴ در دو قرن اول سقوط ایران به دست تازیان، مشکل بزرگ فرمانروایان جدید این بود که ایشان خود از هرگونه فرهنگ خالی بودند و ادعای آن را هم نداشتند، و می‌خواستند برملتی حکومت کنند که همیشه پادشاهان ایشان از کودکی تعلیم می‌یافتند و هر یک مستقیماً مدعی اشراق، یعنی اتصال به عقل فعال، به اصطلاح نئوآفلاطونی‌ها و داشتن «فره ایزدی» بوده‌اند.

دره‌مین دو قرن است که می‌بینیم ده‌ها روایت از امامان شیعه، بدین مضمون آمده است که: خداوند کسی را به سمت «حجت» برقرار نمی‌دارد که چون از او پرسشی شود، در پاسخ گوید: نمی‌دانم.^۵

^۱ مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۱، ۶؛ و الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ۱۷۶؛ و الفرق بین الفرق، بغدادی، برگه ۳۴۲؛ اصول الدین، بغدادی، برگه ۱۵۸.

^۲ جامع الأسرار، سید حیدر آملی، به کوشش هانری کرین، چاپ تهران، ۲۴۰.

^۳ مروج الذهب، مسعودی (د: ۳۴۶ ق / ۹۵۷ م)، باب سوم، مقدمة في ابتداء الخلق. باب سوم.

^۴ مجله کاوه، شماره ۴۲، پس از برگه ۱۶۸، اعداد لاتین است. مجله کاوه، سال دهم، شماره دوم و سوم (ردیف ۴۱ و ۴۲)، مردادماه ۱۳۵۱ / جمادی‌الثانی ۱۳۹۲ / اوت ۱۹۷۲، برگه I-XIV، مقاله قضا و قدر در ادبیات فارسی، علینقی منزوی.

^۵ کافی، کلینی (د: ۳۲۹ ق / ۹۴۰ م)، کتاب الحجة؛ و در مقاله القضا و القدر، گفته شد که ممکن است کلمه «حجت» در سده اول از روی کلمه «خواجه» معرب شده باشد.

هم‌چنین دیدیم که نظریه ابن‌راوندی و ایرانشهری^۱ و نظریات غلات^۲، چون وضع قانونی حکومت خلفا را متزلزل می‌ساخت با قساوت نبود گردیدند، اما سده (۴ق / ۱۰م) دربارهای سلاطین نیمه‌مستقل و تحت حمایت ظاهری بغداد، مانند حکومت کردان^۳ بنی‌حمدان که بر حلب و کردستان غربی فرمانروایی داشتند و فارابی در دربار ایشان وزارت داشت، نیازمند فلسفه‌ای بود که بتواند وجود این دربارهای درجه دوم را توجیه کند و قانونی بنماید، نظریه فارابی این منظور ایشان را تا حدودی تامین می‌کرد؛ زیرا که:

اولاً: او نبوت را تا اندازه‌ای پایین می‌آورد که نه تنها خلیفه در بغداد؛ بلکه حکام محلی نیز می‌توانستند با به دست آوردن اندکی اطلاعات فلسفی، ادعای نوعی نبوت (اشراق) داشته باشند؛

ثانیاً: به مقام فرمانروایان محلی تا حدی جنبه الهی می‌بخشید، تا چندان نیازی به دربار بغداد نداشته باشند.

گونه‌های شهر و شهروندی

من در این مقال می‌کوشم تا در حد توانایی، نظریات و فلسفه سیاسی این فیلسوف بزرگ و جامعه‌شناس سترک را در این مورد از روی آثار وی و به ویژه از السياسات المدنیة، تحصیل السعادة، آراء اهل المدینة الفاضلة و الملة برای خوانندگان توضیح دهم:

^۱ مجله کاوه، شماره ۳۶، برگه ۲۲۲؛ مجله کاوه، مونیخ، سال نهم، شماره ۳۶، سال نهم، مرداد ۱۳۵۰، جمادی‌الثانی ۱۳۹۱، اوت ۱۹۷۱، برگه‌های ۲۱۸ - ۲۲۴، اشراق هندوایرانی و نبوت اسرائیلی، علینقی منزوی.

^۲ مجله کاوه، شماره ۳۸، برگه ۶۲۲؛ مجله کاوه، مونیخ، سال نهم، شماره ۳۸، آذرماه ۱۳۵۰، دسامبر ۱۹۷۱، شوال ۱۳۹۱، برگه ۶۱۸ - ۶۲۶، اشراق در سده هفتم میلادی، علینقی منزوی.

^۳ Z: دست‌نویس دکتر منزوی: حکومت سریانی، نه کردان.

^۴ Z: دست‌نویس دکتر منزوی: نبوت به نظر فارابی، اکتسابی است و هر کس می‌تواند، آن را تحصیل کند. او آیت: «اللہ یعلم حیث یجعل رسالتہ» را قبول ندارد. و این نظر سهل شوشتری (د: ۲۷۳ق / ۸۸۶م) نیز هست. مشاهدت نتیجه حتمی مجاهدت است، نه به فضل الهی.

شهری‌گری و تمدن از نظر فارابی

فارابی در نخستین مرحله، شهری‌گری را به دو بخش بزرگ شهری‌گری دین‌دارانه و شهری‌گری بی‌دینانه تقسیم کرده است.

مردم شهرهای دین‌دار، رستگاری و خوشبختی را در خداشناسی و نزدیک شدن به خیر مطلق می‌شمرند. شهری‌گری بی‌دینانه از آن مردم شهرهای بی‌دین است، یعنی شهرهایی که مردم آن سعادت را در تهیه هرچه بهتر زندگانی می‌شمردند.

سپس فارابی شهرهای دین‌دار را به چهار گروه و شهرهای بی‌دین را به شش گروه تقسیم کرده است و به عباراتی دیگر، فارابی ده گروه شهر و ده گونه شهری‌گری را به تفصیل زیر نشان داده است.

شهرهای دین‌دار با رژیم حکومت الهی

الف) شهرهای دین‌دار با رژیم حکومت الهی:

۱- شهر ایده‌آل؛ یا مدینه فاضله؛

۲- شهر بزه‌کاری؛

۳- شهر بازگشتگی؛

۴- شهر سرگشتگی^۱؛

شهرهای بی‌دین با رژیم حکومت مردمی

ب) شهرهای بی‌دین با رژیم حکومت مردمی:

۵- شهر قناعت‌گرایی؛

^۱Z: دست‌نویس دکتر منزوی: الضالة (مسیحی روم شرقی)

^۲Z: دست‌نویس دکتر منزوی: مانند یونان قدیم.

- ۶- شهر مال اندوزی؛
- ۷- شهر خوشگذرانی؛
- ۸- شهر سرفرازی؛
- ۹- شهر زورگویی؛
- ۱۰- شهر آزادی^۱.

فارابی برای هر یک از این ده گونه رژیم حکومتی، شرحی دارد که در زیر توضیح خواهیم داد. و چون منظور اصلی وی، پیشنهاد رژیمی برای شهر ایده‌آلی خودش بود، که مدینه فاضله‌اش نام داده، لذا در باره این شهر بیش از انواع دیگر بحث کرده است.

شهرهای ده گانه فارابی

اینک معرفی هریک از ده شهر فارابی

مدینه فاضله

۱- **مدینه فاضله:** این نام که من از آن به «شهر ایده‌آل» تعبیر کردم، پیش از فارابی در رسایل اخوان الصفا و دیگر آثار گنوستیک‌ها (اشراقیان) ایرانی به صورت «مدینه روحانی» دیده می‌شود. در آن جا، مردم آن شهر را «انسان فاضل» خوانده‌اند. و در سده (۷ ق / ۱۳ م) عزیز نسفی کلمه «انسان کامل» را برای قطب که مانند رهبرمدینه فاضله است به کار برده است^۲. نظریه مدینه فاضله را فارابی از [اسلاف] اخوان الصفا و اسماعیلیان گرفته و ایشان آن را با تلفیق افکار ایرانی اواخر دوره ساسانی با نظریات نئو افلاطونی اسکندریه و با در نظر داشتن مندرجات کتاب جمهوریت افلاطون به وجود آورده‌اند.

^۱ Z: دست‌نویس دکتر منزوی؛ (۲) الفاسقة (خلفای بنی‌امیه)؛ (۳) المتبدلة و المنحرفة (بنی‌عباس)؛ (۴) الضالة (مسیحی روم شرقی)؛ (۵) الضرورية؛ (۶) الیساریة؛ (۷) الخسیسة؛ (۸) الکرامة؛ (۹) التغلب؛ (۱۰) الجماعیة (الحریة).

^۲ Z: مجموعه انسان کامل، تألیف نسفی، هانری کرین، چاپ تهران، ۱۹۶۲ م. این عنوان در آثار ابن‌عربی اندلسی (د: ۶۳۸ ق / ۱۲۴۰ م) نیز دیده می‌شود.

فارابی مدینه فاضله را عالی‌ترین نمونه شهری‌گری دانسته و آن را به بدن یک انسان تندرست تشبیه نموده که اعضای آن در به راه انداختن ارگانیزم زنده تن همکاری می‌کنند.

به نظر فارابی تن انسان از اعضای گوناگون تشکیل یافته که کارهای گوناگون را انجام می‌دهند.

بزرگ‌فرماندار آن‌ها دل می‌باشد و فرماندار دوم مغز است و اعضای دیگر هر چه به دل نزدیک‌تر باشند، مهم‌ترند.

همین گونه در شهر ایده‌آلی فارابی، سیاستمدارترین مردم به سمت بزرگ‌فرماندار برقرار می‌گردد. چنین کس دارای کامل‌ترین صفات نیکوی زیردستان خود بوده و زیر دست او فرماندار دوم قرار دارد و زیر دست ایشان کسانی هستند که گروه‌های کارکنان را رهبری می‌کنند. اینان و خود از بالاتر رهبری می‌شوند تا به کارکنانی می‌رسد که رهبری می‌شوند، اما کسی را رهبری نمی‌کنند. اینان کارهای پست را انجام می‌دهند.

سپس فارابی این نظام را با سیستم جهانی، طبق نظریه نئو افلاطونی مقایسه کرده است که در آن، سبب اولی، یعنی خدا، مانند شاه در کشور است و زیر نظر او مبادی عالییه؛ یا جواهر مفارقه و عقل‌های ده گانه آسمان‌ها به کار مشغول می‌باشند^۱.

بزرگ‌فرماندار باید فیلسوف و نبی باشد

فارابی می‌گوید: هرکس را نمی‌توان به سمت بزرگ‌فرماندار مدینه فاضله گمارد؛ زیرا که فرمانداری بر دو گونه صفت استوار می‌باشد:

۱- صفاتی که باید در خمیره ذات فرماندار بوده باشد؛

۲- صفاتی که وی باید آن‌ها را بیاموزد.

بزرگ‌فرماندار باید بتواند در رهبری همه گروه‌های کار که زیر دست او کار می‌کنند شرکت جوید. همان طور که رهبر هر گروه کار، باید از هنر زیردستان خویش سررشته داشته باشد، بزرگ‌فرماندار نیز باید از همه هنرها کما بیش سر در آورد.

سپس می‌گوید: چنین کسی هم عاقل و هم معقول است و در حقیقت خود عقل می‌باشد، یعنی نیروی متخیله او چنان کار آمد شده است که می‌تواند چه در خواب و چه در بیداری با عقل فعال ارتباط گیرد و به تعبیر دیگر، عقل منفعل وی، خود

^۱ آراء اهل المدینه الفاضله، فارابی، چاپ بیروت، ۱۹۵۵، برگه ۸۵-۸۶.

درجه‌ای از عقل فعال شده باشد. چنین کس، همان است که خدا به وی وحی رساند، یعنی فیض خداوند به وسیله عقل فعال به وی رسد.

سپس گوید: چنین کس، از نظر این که به وسیله عقل منفعل خود با عقل فعال مربوط است «فیلسوف» نامیده می‌شود و از نظر آن که به وسیله قوه متخیله خویش با عقل فعال ارتباط می‌گیرد، «نبی» نامیده می‌شود.^۱

فارابی می‌گوید: اگر در کسی زمینه فرمانروا شدن بوده و امید پادشاهی داشته باشد، باید او را برای این کار تربیت کنند؛ زیرا که فرماندار، هم‌چون پزشکی حرفه‌ای است که هم استعداد ذاتی شخص در آن مؤثر است و هم باید این هنر را بیاموزد، پس اگر به قدرت ذاتی وی بسنده شود، مدینه او مدینه جاهله (بی‌دینانه) خواهد بود.^۲

در جای دیگر می‌گوید: فرمانروایی و امامت این فیلسوف، ذاتی او خواهد بود، چه ریاست ظاهری داشته باشد و چه نه، مانند پزشک، خواه پزشکی کند و خواه از عمل بازداشته شود، او پزشک خواهد بود. پس خانه‌نشین شدن، هیچ گاه فلسفه فیلسوف و امامت امام را از وی نمی‌گیرد.^۳

بنابراین، به نظر فارابی، فرمانداری مدینه فاضله بر دو پایه استوار است:

۱- شرایط نظامی و سیاسی؛

۲- شرایط آموزش و پرورش.

پس اگر شرط دوم را نداشته باشد، حکومت وی یکی از نه شهر غیر مدینه فاضله خواهد بود و اگر شرط اول را نداشته باشد، همان است که به اصطلاح صوفیان «قطب» و به اصطلاح اسماعیلیان «حجت» و به اصطلاح کیسانیان «خواجه زروان» خوانده شده است و این ظاهراً قدیم‌ترین توجیه فلسفی ضد خلافت سنی باشد؛ زیرا که سنیان فقط شرط اول را لازم و کافی می‌شمردند. طبق شرط دوم باید فرماندار با گذراندن مراحل علمی و عملی به درجه عقل رسیده باشد، یگانگی عقل، عاقل

^۱ همان جا، برگه ۸۹ - ۹۰.

^۲ کتاب الملة، فارابی، چ بیروت ۱۹۶۶م، برگه ۵۸ - ۶۰.

^۳ تحصیل السعادة، چاپ حیدرآباد، دکن، ۱۳۴۵ق، برگه ۴۶ - ۴۷.

و معقول که فارابی در این جا بدان اشارت کرده، یکی از پایه‌های توحید اشراقی و بر ضد توحید عددی یهود است. طبق این قاعده هر کس که بتواند خود را بشناسد، هم عاقل است و هم معقول، یعنی هم شناسنده است و هم شناخته شده، پس به درجه عقل رسیده و خدا را شناخته و با عقل فعال ارتباط پیدا کرده است.^۱

با همه این تفاسیل، چنین شخص، هیچ مزیتی، جز فیلسوف بودن ندارد، چون به نظر فارابی هر عالم هنگام استنتاج از دلیل، یعنی هنگام نتیجه‌گیری از صغری و کبری، این کار را به وسیله اتصال به عقل فعال انجام می‌دهد و به اصطلاح ابن سینا: وحی الهام و اتصال به عقل فعال، همگی همان «حدس ذهنی» هستند که هر دانشمند را از معلوم به مجهول می‌رساند، پس با این تفسیر نبوت و وحی یک موضوع طبیعی و عمومی است و جنبه متافیزیکی ندارد. و بنابراین، نظریه فارابی دنباله و مکمل نظریه محمد زکریای رازی و ابن‌راوندی می‌باشد.^۲

شرایط دیگر بزرگ فرماندار

فارابی برای بزرگ فرماندار دوازده شرط و برای فرماندار دوم شش شرط یاد کرده است.^۳

همین شرطها را رسائل اخوان الصفا با تفصیلی بیشتر در فصل‌های نخست و دوم از رساله ششم علوم ناموسی، یعنی رساله چهل و هفتم از مجموعه، برای امام قائل شده‌اند؛ لیکن شماره شرطها در رسائل اخوان الصفا به ۴۶ شرط رسیده است، و بیشتر آنها صفاتی است که در کتاب تاج منسوب به جاحظ (د: ۲۵۰ ق / ۷۶۴م) که ترجمه‌ای از آیین نامه‌های ایران در دوره ساسانی است، در شمار صفات لازم برای پادشاه ساسانی ذکر شده‌اند.

^۱ و حدیثی نیز طبق این اصل اشراقی به دست می‌باشد: من عرف نفسه فقد عرف ربه.

^۲ مجله کاوه، شماره ۳۶، برگه ۲۱۹-۲۲۲؛ مجله کاوه، مونیخ، سال نهم، شماره ۳۶، سال نهم، مرداد ۱۳۵۰، جمادی‌الثانی ۱۳۹۱، اوت ۱۹۷۱، برگه‌های ۲۱۸-۲۲۴، اشراق هندوایرانی و نبوت اسرائیلی، علینقی منزوی.

^۳ آراء اهل المدینه الفاضله، فارابی (د: ۳۳۹ق)، برگه ۵۹-۹۴.

حکومت گروهی

فارابی پس یادکردن شرط‌های بزرگ فرماندار، می گوید: اگر این شرط‌ها نه در یک تن؛ بلکه در چند کس، مانند هم، فراهم گردید، به ناچار باید همگی ایشان در کنار یکدیگر در ریاست شرکت جویند^۱ و اگر صفت فیلسوف بودن در گروه حاکم نباشد؛ و یا بوده و سپس سلب شود، آن شهر در معرض هلاکت خواهد بود^۲.

کار گروهی

فارابی می گوید: کسانی که در یک یا چند شهر، در یک کار گروهی شرکت دارند، اینان هم چون یک تن خواهند بود، خواه آن کار فرماندهی و خواه فرمانبرداری باشد^۳.

و نیز گوید: مردم در شهر ایده آل دارای مسائل مشترکی هستند که باید آن‌ها را بیاموزند و با هم انجام دهند و نیز کارهای علمی و عملی دارند که ویژه گروهی از ایشان است. نتیجه کارهای بخش اول عاید همه مردم شهر می گردد و نتیجه کارهای بخش دوم عاید آن گروه خاص خواهد گردید و همان گونه که یک فرد با تکرار عملی در آن ماهر می گردد، ادامه همکاری گروهی نیز آن هیأت را به سعادت عالی تر می رساند^۴.

بیماری‌های اجتماعی و داوری آن

فارابی می گوید: رفتار ناشایست و روش‌های نادرست سیاسی، هم چون بیماری شهرها و جامعه‌های انسانی است و دانش کشورداری راه معالجه این بیماری‌ها را به ما می آموزد و داروهایی در اختیار ما می نهد که صحت و تندرستی را به جامعه‌ها

^۱ Z: دست‌نویس دکتر منزوی: ابوالحسن ابوذری محمد فرزند یوسف عامری نیشابوری (د: ۳۸۱ق) این نظر فارابی را به نام: «قال بعض لبحث من المتفلسفة» نقل کرده و برای ردّ بر او، قول ارسطو را گواه آورده است (السعادة و الإسعاد في السيرة الإنسانية، برگه ۱۹۴ - ۱۹۵).

^۲ همان جا، برگه ۹۴.

^۳ همان جا، برگه ۵۹ - ۶۰.

^۴ همان جا، برگه ۹۹.

بازگردانیم^۱. تشبیه دردهای اجتماعی به بیماری فردی و معالجه آن‌ها به وسیله دانش جامعه‌شناسی را شاید فارابی از رازی در کتاب طب روحانی گرفته باشد.

شهر بزه کاری (المدينة الفاسقة)

۲- شهر بزه کاری (المدينة الفاسقة): دومین شهر از گروه شهرهای دین‌دار با رژیم حکومت الهی را فارابی (مدینه فاسقه) نامیده و من آن را چنین ترجمه کردم.

او در معرفی آن می‌گوید: شهری است که مردمانش سعادت الهی را شناخته و بدان ایمان آورده و آیین نیکوکاری که انسان را به سعادت رساند، آموخته و به درستی آن، مؤمن باشند؛ لیکن در عمل بدان آیین پای بند نبوده؛ بلکه یکی از هدف‌هایی شش رژیم بی‌دین را دنبال و آیین ایشان به کار بندند، مثلاً برای به دست آوردن سرفرازی (هدف رژیم شماره ۸)؛ یا برای چیرگی بر دیگران (هدف رژیم شماره ۹)؛ و یا هدفی دیگر مانند این‌ها بکوشند و تمام نیروی خویش را مصرف آن نمایند. رفتار مردم شهر بزه کاری درست همانند رفتار مردم یکی از شهرهای شش گانه بی‌دین است، با این تفاوت که عقیده ایشان مطابق عقیده مردم شهر ایده‌آل می‌باشد^۲.

شهر بازگشتگی (المدينة المتبدلة)

۳- شهر بازگشتگی (المدينة المتبدلة): سومین شهر را فارابی مدینه متبدله نامیده، در تعریف آن گوید: انحراف و ارتجاع گردیده، از راه درست بازگشته و از آیین آن رو گردانیده باشند^۳.

این گفته فارابی در کتاب المدينة الفاضلة است؛ لیکن وی در کتاب السياسات المدنیة از چنین شهر یاد نکرده است؛ بلکه در زیر عنوان «هرزه درایان»؛ یا «النوابت في المدينة الفاضلة» گوید: در شهر ایده‌آل گاهی افراد هرزه‌داری و وحشی‌صفت

^۱ کتاب الملة، فارابی، چاپ بیروت، ۱۹۶۶م، برگه ۵۹ - ۶۰.

^۲ Z: السياسات المدنیة، فارابی، چاپ حیدرآباد، دکن، ۱۳۴۶ق، برگه ۷۳-۷۴؛ و آراء اهل المدينة الفاضلة، برگه ۹۵-۹۷، فارابی، چاپ بیروت.

^۳ آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابی، برگه ۹۷.

و تربیت ناپذیر یافت می شوند که به شهری گری خوی نتوانند کرد و برخی از ایشان همانند درندگان تنها زندگی کرده و برخی دسته جمعی و مانند حیوانات شکار می کنند و گوشت ناپخته می خورند^۱.

سپس می گوید: هرزه درایان بر سه گونه اند:

۱- آنان که رفتار مردم «مدینه فاضله» را دارند؛ لیکن نیت آنان نادرست است و رفتار ایشان از روی سوءنیت است.

۲- آنان که دستور و آیین نامه های «مدینه فاضله» را بنا بر شهوات و امیال خویش تفسیر و تأویل می کنند و ایشان را «محرّفه» و منحرفان نامند.

۳- آنان که از روی فهم نادرست دستورات را تأویل کنند؛ لیکن سوءنیت ندارند و اینان «مارقه» نامیده می شوند^۲.

شهر سرگشتگی (المدينة الضالة)

۴- شهر سرگشتگی (المدينة الضالة): فارابی چهارمین و آخرین شهر از گروه شهرهای دین دار را که دارای حکومت الهی هستند، «مدینه ضاله» نامیده است، و در تعریف آن گوید: شهری است که مردم آن به سعادت جهان دیگر ایمان داشته باشند؛ لیکن در باره خداوند، و عقول فلکی، و عقل فعال عقایدی نادرست داشته باشند و روش و آیینی ناروا و راهی در پیش گرفته باشند که ایشان را به سعادت نرساند^۳.

بزرگ فرماندار این شهر به دروغ دعوی اتصال به مبادی عالیه دارد، و در این راه مردم خویش را با نیرنگ بفریبد. شاهان چنین شهرها دشمنان بزرگ فرماندار مدینه فاضله باشند^۴.

^۱ السياسات المدنیة، فارابی، برگه ۵۷ - ۵۸.

^۲ همان جا، برگه ۷۴.

^۳ همان کتاب، برگه ۷۴.

^۴ السياسات المدنیة، فارابی، برگه ۷۴؛ و آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابی، برگه ۵۸ - ۵۹.

مقصود از شهرهای دین دار

ظاهراً فارابی از هر یک از شهرهای دین دار فرقه‌ای از فرقه‌های مسلمانان را در نظر می‌داشته است؛ زیرا که کلمات «فاسقه» و «مارقه» و «محرّفه» و «منحرّفه» کلماتی هستند که در کتب تاریخ ملل و نحل، بسیاری از فرقه‌ها، یکدیگر را بدان کلمات توصیف کرده‌اند. مثلاً حکومت عثمان را فاسقه و خوارج و پیروان عایشه (در جنگ جمل) مارقه خوانده شده‌اند. شاید مقصود فارابی از «ضاله» حکومت روم و مسیحیان باشد؛ زیرا که کلمه «ضالین» در قرآن به معنی نصارا تفسیر شده است.

شهر قناعت گرای (المدينة الضرورية)

۵- شهر قناعت گرای (المدينة الضرورية): یا به قول فارابی «مدینه ضروریه» نخستین شهر از گروه شهرهای شش گانه بی‌دین می‌باشد.

آیین مردم چنین شهری، قناعت است.

ایشان به مقدار ناگزیر از ضروریات زندگی، چون خوردنی و آشامیدنی و پوشاک و زرداری، اکتفا نموده، برای به دست آوردن آن‌ها با یکدیگر همکاری کنند^۱.

فارابی گوید:

راه به دست آوردن مایحتاج ناگزیر زندگانی گوناگون است: برزگری، چوپانی، شکار، دزدی، و مانند آن‌هاست. برخی از ایشان به یکی از این پیشه‌ها بسنده کنند و برخی دیگر چند پیشه بگزینند، زنگ‌تران ایشان در این پیشه‌ها مهتران ایشان باشند، و بزرگ‌فرماندار ایشان کسی است که بهتر بتواند ضروریات زندگی را برای آنان فراهم سازد^۲.

شهر مال اندوزی (المدينة اليسارية)

۶- شهر مال اندوزی (المدينة اليسارية): یا «مدینه اليسار» است.

^۱ آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابی، برگه ۹۰.

^۲ السياسات المدنیة، فارابی، برگه ۵۸ - ۵۹.

دومین شهر از گروه شهرهای بی دین با رژیم حکومتی مردمی می باشد.

هدف مردم آن شهر گردآوری درهم و دینار بود، ایشان پول را برای پول خواهند و آن را برای رفاه زندگانی مصرف نساژند، ثروتمندتران ایشان محترمان قوم بودند و کسی در میان ایشان مهتر به شمار آید که بهتر بتواند آن را بیاندوزد. فرماندار ایشان کسی است که بهتر بتواند وسایل گردآوری دارایی را برای آنان فراهم سازد، خواه از راه برزگری و دامداری و شکار، و خواه از راه بازرگانی و اجاره داری^۱.

شهر خوش گذرانی (المدينة اللذات؛ یا الخسیسة)

۷- شهر خوش گذرانی (المدينة اللذات؛ یا الخسیسة): سومین شهر از شهرهای شش گانه بی دین را فارابی «المدينة اللذات» یا «المدينة الخسیسة» نامیده است که مردم آن لهو و لعب و شوخی و خوش گذرانی های جسمانی را از قبیل خوراک، پوشاک، آشامیدنی و زن بازی را نه به اندازه لازم برای تندرستی؛ بلکه تنها برای خوش گذرانی بخواهند. مردم جاهل، اهل این شهر را مردمی خوشبخت شمردند. بهترین ایشان در نظر آنان خوش گذران ترین ایشان باشد^۲. فارابی در کتاب آراء اهل المدينة الفاضلة نام این شهر را «مدینه الخسة و الشقوة»، یعنی پستی و بدبختی، نهاده است^۳. و در کتاب السياسات المدنیة تازیان و ترکان را برای نمونه شهری گری خوشگذرانه یاد کرده است^۴.

شهر سرافرازی (المدينة الكرامة)

۸- شهر سرافرازی (المدينة الكرامة): چهارمین شهر بی دین با رژیم حکومت مردمی است که فارابی آن را «المدينة الكرامة» خوانده است.

^۱ السياسات المدنیة، فارابی، برگه ۵۹ و ۷۱؛ و آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابی، برگه ۹۵۰.

^۲ السياسات المدنیة، فارابی، برگه ۵۹.

^۳ آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابی، برگه ۹۵ - ۹۶.

^۴ السياسات المدنیة، فارابی، برگه ۷۳. تخصص ملتی، به صفتی جنبه علمی ندارد؛ لیکن این نظر فارابی قابل توجه کسانی است که می کوشند او را ترک؛ و یا عرب جلوه دهند.

مردم آن سرفرازی فردی و اجتماعی شهر خویش در میان خودی و بیگانه کوشش می کنند. ایشان می خواهند همواره مورد ستایش و احترام دیگران باشند.

این احترام متقابل گاهی برابانه است و گاهی با برتری یکی بر دیگری.

در احترام برابانه هر یک از دو طرف همان اندازه احترام می نهد که احترام می گیرد.

گاه خود این احترام نهادن موجب احترام گرفتن می گردد. تا آن جا که گاهی دو رقیب مخالف نیز با یکدیگر، با احترام متقابل، داد و ستد می نمایند.

در احترام با برتری، احترام هر کس به اندازه درجه او می باشد. پایین تر، برای بالاتر احترامی متناسب با درجه دو طرف می نهد و هم چنین برعکس.

این درجه بندی:

- یا تناسب ثروت است؛

- و یا به برخورداری از وسایل خوشگذرانی؛

- و یا به پیروزی در پیشامدی؛

- یا برتری در یک یا چند هنر؛

- و یا شکست ناپذیر بودن خودش یا یارانش در چیزی؛

- یا نسبت داشتن به خانواده بزرگ و محترمی که سرمایه بسیار داشته؛ یا خدمتی بزرگ برای آن شهر انجام داده اند.

درجه این احترامات پله پله بالا می رود، تا به کسی می رسد که از همگی محترم تر است که او بزرگ فرماندار شهر به شمار

آید، پس اگر احترام به ثروت باشد، او از همه ثروتمندتر است و اگر به خانواده باشد، خانواده وی بزرگ تر و زورمندتر است.

کسی که از موجبات احترام یاد شده چیزی نداشته باشد، در چنین شهر به هیچ مقامی نخواهد رسید، چون وسایل احترام

در آن جا، قابل به دست آوردن نبوده و از یک خانواده به دیگری منتقل نمی گردد^۱.

^۱ بلکه به افراد خانواده نسل به نسل منتقل می شود.

بهترین فرماندار برای ایشان کسی است که وسایل مادی احترام را برای دیگران فراهم سازد و خود به احترام شفاهی و ستایش زبانی بسنده کند و این خود نیازی به ثروت دارد، پس باید آن را به وسیله چیرگی بر شهرهای دیگر به دست آورد و بر ثروت ثروتمندان شهر خویش بیفزاید و با این شیوه، فرمانداری را در فرزندان خود باقی دارد، پس دربان‌ها و نگاهبانان و رکابداران خود را افزایش دهد و بهترین ساختمان‌ها و زیباترین نشانه‌ها را برای خویش برقرار دارد. چنین شهر با مدینه فاضله شباهتی دارد و بهترین شهرهای بی‌دین به شمار می‌آید، ولی اگر در راه احترام جویی زیاده روی بشود، کار به خودکامگی می‌انجامد، و شهر به صورت شهر جلادان در آید، و به شهر زورگویی تبدیل گردد^۱.

شهر زورگویی (المدينة الغلبة)

۹- شهر زورگویی (المدينة الغلبة): پنجمین شهر بی‌دین از شهرهای شش گانه است که فارابی آن را «المدينة الغلبة» خوانده است.

او دو گونه از آن را نشان داده است:

۱- دارای برتری جویی همگانی

برتری جویی همگانی و این در شهرهایی است که همه مردمانش کمابیش برتری را دوست می‌دارند و در چیرگی بر دیگران با همدیگر همکاری می‌کنند و چیرگی جویی، خود گوناگون است:

- چیرگی برای خونریزی

برخی چیرگی را تنها برای کشتار و خونریزی می‌خواهند؛

- چیرگی برای برده‌سازی

و گروهی چیرگی برای برده‌ساختن مردم و برخی برای ربودن دارایی ایشان.

^۱ السياسات المدنية، فارابی، برگه ۵۹ - ۶۰؛ و آراء اهل المدينة الفاضلة، فارابی، برگه ۹۶.

وجه مشترک همه آنان، تمایل به بیچاره کردن و زبون ساختن انسان‌های دیگر است. از این رو، ایشان هیچ گاه به انسان خفته حمله‌ور نمی‌شوند و دارایی او را نمی‌دزدند؛ بلکه نخست او را بیدار می‌کنند و سپس می‌کشند؛ یا اموالش را می‌ربایند. فرمانده چنین قوم، کسی است که از همه ایشان زورمندتر و برای تسلط بر انسان‌ها حيله‌گرتر باشد. سنن و قوانین ایشان همگی بر پایه برتری جویی استوار است. تفاخر ایشان همیشه به پیشی گرفتن بر دیگران و تعداد پیروزی‌های ایشان می‌باشد.

آن کس که تن نیرومندتر، سلاح بیشتر، و نظری برنده‌تر دارد، محترم‌تر است. سنگدلی و زورگویی شعار ایشان است؛

۲- برتری فردی

گونه دیگر برتری فردی است و این در آن صورت می‌باشد که زورگویی تنها بر مردم غیر آن شهر نباشد؛ بلکه در خود شهر نیز، زورگویان بر ناتوانان مسلط بوده، زور گویند. هر بالاتر، برپایین‌تر از خویش زور می‌گوید تا بزرگ‌فرماندار می‌رسد که همه مردم برده‌وار، آن یک تن را خدمت می‌کنند و او آرزویی، جز ذلیل نگاه داشتن آن مردم ندارد.

بنابراین، در قسم اول شهرهای زورگویی، مردم، همگی برتری جو هستند و در قسم دوم، همه مردم، خودکامگی یک تن را پذیرفته‌اند، پس شهر زورگویی در حقیقت همین قسم دوم خواهد بود که شهر جباران نیز خوانده می‌شود.

قسم اول بسته به این که برتری را برای به دست آوردن مال؛ یا حداقل وسایل زندگی؛ و یا سرفرازی؛ و یا خوشگذرانی بخواهند، داخل یکی از اقسام گذشته آن شهرها خواهند بود.

زورگویان در بکار بردن زور سه گونه‌اند:

۱- مردمی که برتری را برای کشتار می‌خواهند و نظری به سود و زیان آن ندارند؛

۲- آنان که کشتار را برای سودی که برای خود در نظر دارند، انجام می‌دهند و اگر آن سود را بی‌خونریزی به دست آرند، کشتار نخواهند کرد؛

۳- آنان که چیرگی را برای انجام دادن کارهایی که به نظرشان نیکو و مفید بوده است، می‌خواهند و اگر بدون زورگویی هم بدان برسند، زور نخواهند گفت.

این حالتها در میان مردم شهرهای سرفراز و مال اندوزی نیز گاهی یافت می گردد. اینان خود را بهترین مردم جهان می شمردند و مردم دیگر را خشن و پست تر می دانند.

هدف هر یک از شهرهای زورگویی و سرفرازی و مال اندوزی با یکدیگر آمیخته می شود و تبدیل می گردد، چنان که ثروت را برای سرفرازی؛ و یا سرفرازی را برگردآوری ثروت؛ و یا ثروت را برای خوشگذرانی؛ و یا برای چیرگی و زورگویی می خواهند.

شهر آزادی یا (المدينة الحریة)

۱۰- شهر آزادی یا (المدينة الحریة)^۱: شعار مردم این گونه شهر، برابری همه انسانهاست و آدمی را بر آدمی دیگر در آن جا برتری نیست. هرکس که خدمتی بیشتر به آزادی انجام دهد محترم تر است. به همین سبب مردم در آن جا به چیزهای گوناگون دلبستگی یابند، خواستها بسیار و سلیقه ها بی شمار باشد. مردم شریف و مردم پست که در شهرهای دیگر، از هم جدا می زیند در این گونه شهر با هم می آمیزند. مرئوسان در این شهر بر رئیسان مسلط هستند، و فرمانداران در آن جا بنا به اراده مردم و پیرو مردم هستند. در چنین شهر ریاست همواره با نیکان است.

هر کدام از رؤسا در به دست آوردن آزادی و نگاهداری آن در برابر دشمن خارجی و داخلی بیشتر بکوشند و برای خویشتن از وسایل زندگی به حداقل بسنده کنند و از مردم کمتر مالیات بستانند، گرمی تر خواهند بود. دین دار نیز می تواند به فرمانروایی چنین شهر برسد؛ لیکن ممکن است به زودی خلع گردد؛ و یا فرمانروایی او به طور متزلزل ادامه یابد. رئیسان در این شهر، اگر خدمت کافی انجام دهند، با مردم مساوی خواهند زیست و گرنه ارزشی کمتر از مردم عادی خواهند داشت و این در باره کسی است که پدرانش خدمتی بدان شهر کرده باشند.

چنین شهر در میان شهرهای بی دین از همه خوشبخت تر است. از این رو، اجناس مختلف مردم به آن جا روی آورند و نژادهای گوناگون با انواع زناشویی ها در آن پدیدار گردد، بومی و بیگانه در آن بیامیزند، فلاسفه و گویندگان و نویسندگان و

^۱ آزاد: نام شهری است که اردشیر آن را گشود (برهان).

شاعران گوناگون در آن به وجود آید. در چنین شهر نیکی بسیار و بدی نیز بسیار می‌باشد و گوشه‌ای از آن ممکن است «مدینه فاضله» باشد.^۱

صفات عمومی شهرهای بی‌دین

هدف فرماندار در شهرهای بی‌دین چنان که دیدیم یا تحصیل حداقل زندگی قناعت‌گرانه، یا ثروت و مال، یا خوش‌گذرانی، یا سرفرازی، یا چیرگی و یا آزادی می‌باشد؛ بنابراین، می‌توان با هزینه و صرف مال به ریاست آن شهر دست یافت. به ویژه در شهرهای آزاد؛ زیرا که کسی را بر دیگران تسلط نیست و مردم باید خود به ریاست هرکس که می‌پسندند، رضایت دهند و می‌توانند این رضایت را در برابر گرفتن چیزی بدو بدهند.

- به وجود آوردن شهر دین‌دار در میان شهرهای قناعت‌گرایی و آزادی آسان‌تر از دیگر شهرها می‌باشد؛

- شهرهای قناعت‌گرایی، مال‌اندوزی، خوش‌گذرانی و سرفرازی را می‌توان با زور و قدرت ایجاد نمود.

کسانی می‌توانند بدین کار اقدام کنند که دارای تنی نیرومند و اخلاقی درست باشند و مرگ را سبک شمرند و در باره شهر خوش‌گذرانی، باید اضافه بر آن شکمباره و زن‌باز نیز بوده باشند و مانند این در میان ترکان و عرب‌های بیابان دیده می‌شود.^۲

فارابی مُجَدِّد فلسفه ایران پیش از اسلام

چنان که دیدیم فارابی مانند زکریای رازی و ابن‌راوندی و ایرانشهری، وارث فلسفه ایران ساسانی بوده و پایه افکار وی بر همان اصول اشراق هندوایرانی استوار است که در مدارس خوزستان و کردستان، یعنی دانشگاه‌های جندی‌شاپور، حران و نصیبین تدریس می‌شد، اما به مقتضای مقام اجتماعی فارابی که وزیر یکی از دربارهای تابع بغداد بود، افکار او بیشتر از رازی و راوندی، از پوسته و رنگ عربی برخوردار بوده است. او برای دوری از اتهامات وارد بر پیشینیانش، بیشتر افکار ایرانی خویش را، خود به فلاسفه یونان نسبت می‌داد، مثلاً نظریه «قطب» یا امامت معنوی، یعنی مقام امام‌خانه‌نشین شده را که یک فکر

^۱ السياسات المدینة، فارابی، برگه ۶۹ - ۷۱؛ و آراء اهل المدینة الفاضلة، فارابی، برگه ۹۶.

^۲ السياسات المدینة، فارابی، برگه ۷۱ - ۷۲.

ساده اشراقی ایرانی است، به یونانیان نسبت داده و می‌افزاید که: در این مسأله نظر افلاطون و ارسطو متفق است^۱، اما رازی در این گونه موارد علناً خود را طرفدار افلاطون و مخالف خویش را تابع ارسطو می‌شمرد^۲.

چرا فارابی مانند رازی، افکار اشراقی را به افلاطون نسبت می‌دهد؟

و چرا برخلاف رازی درصدد جمع میان این آرای منسوب به افلاطون با آرای مشایی ارسطو بر می‌آید؟ شاید پاسخ را بتوان از آن چه در مجله کاهه آمده است^۳، استنباط نمود.

شاید بتوان گفت: فارابی می‌خواست محیطی «ترس‌شکن» فراهم سازد و فلسفه ایرانی ضد دستگاه را لباس فلسفه «چارچوب‌ساز» ارسطو بپوشاند. رازی جرات آن را داشت که افکار اشراقی ایرانی خود را لااقل به نام افلاطونیان اسکندریه اظهار دارد و با اتکای بدین نام، مخالف خویش را با جمود مشاییت و فلسفه ارسطو صریحاً اعلام کند، اما فارابی، برابر زور یک گام عقب‌تر نشسته و مجبور شده است که نظریات ایرانی خود را هم یونانی بخواند و هم مورد اتفاق نظر میان افلاطون و ارسطو شمرد؛ زیرا که این افکار اگر چه مطابق میل سلاطین محلی می‌بود؛ لیکن، چون بوی تشیع و ایرانی‌گری می‌داد، یعنی از قدرت دربار خلفای عرب در بغداد می‌کاست، برای آنان ناخوشایند بود، و ناچار می‌بایستی این رنگ آن پنهان می‌گردید. به هرحال، این روش فارابی در پنهان کاری، مؤرخان خاورشناس فلسفه، مانند کارادوا^۴ و رنان^۵ را بر آن داشته که فارابی را پیرو ساده فلسفه یونان بخوانند، و نظریات وی را در باره شهری‌گری، تقلیدی از جمهوریت افلاطون قلمداد کنند، مثلاً شرط‌های فارابی را برای فرماندار، با صفاتی که افلاطون در بند: C ۴۹۰ جمهوریت آورده است، با همه دوری و ناسازگاری به هم بچسبانند.

^۱ تحصیل السعادة، فارابی (د: ۳۳۹ق)، چاپ حیدرآباد، دکن، ۱۳۴۵ق، برگه ۴۶-۴۷. نزدیکترین کلام افلاطون به این نظریه فارابی، آن است که می‌گوید: ما شکل حکومت عادل را نشان می‌دهیم، خواه قابل پیدایش باشد و خواه نباشد (جمهوریت، افلاطون، بند ۴۷۲).

^۲ مجله کاهه، شماره ۳۶، برگه ۲۲۳.

^۳ همان جا، برگه ۲۲۳.

^۴ Carra de vaux. cencyc. de Islam II. P. 58.

^۵ Renan. Averoe s. P. 184.

دوبور^۱ پا را از این نیز فراتر نهاده فارابی را افلاطون محمدی خوانده است.

او می‌گوید: فارابی افکار یونانی را لباس اسلامی پوشانیده است؛ لیکن فرق بسیاری که میان گفتار فارابی و افلاطون هست، نشان می‌دهد که مبنای کار فارابی بر روی افکار اشراقی بوده و او ادامه دهنده فلسفه دانشگاه‌های خوزستان و کردستان پیش از اسلام است و افکار نئوافلاطونی را نیز از راه تکامل یافته ایرانی آن مورد استفاده قرار داده است. به هر حال مقایسه «مدینه فاضله» فارابی با «جمهوریت» افلاطون، و بیان اختلاف‌های شدید آن دو، از حوصله این مقال بیرون است. در این جا فقط به این نکته کوچک اشارت می‌رود که افلاطون در «جمهوریت» تنها پنج گروه شهر را نشان می‌دهد:

۱- اریستوکراسی که شهر ایده‌آل او است؛

۲- تیمارکی؛

۳- اولیگارشی؛

۴- دمکراسی؛

۵- استبدادی.

تقسیم‌بندی شهری‌گری به دین‌دارانه و بی‌دینانه، در آن دیده نمی‌شود، سبب آن را شاید به توان چنین توضیح داد که در نظر افلاطون:

اولاً: شهر بی‌دین وجود نداشته است، تا بتوان شهرها را به دوگونه تقسیم کرد؛

ثانیاً: دین به نظر افلاطون در هیچ شهری نمی‌توانست مقام اول را در اجتماع بازی کند؛ بلکه دین یکی از پدیده‌های کوچک اجتماعی به شمار می‌رفته که همگانی بوده است، در صورتی که در محیط عربی زمان فارابی، دین مقام اول را در میان مسائل اجتماعی داشته و بزرگترین وسیله حکومت فرمانروایان بر مردم بوده است و ایشان دلیلی محکم‌تر از دین در کوبیدن مخالفان خویش نداشتند.

¹ De Boer, *Geschichte der Philosophie*.

کتاب‌نامه

نمایه کتاب و مقاله

- آراء أهل المدينة الفاضلة، مبادي آراء أهل المدينة الفاضلة، ابونصر محمد فرزند طرخان فرزند اوزلغ فارابی (۲۵۹ - ۳۳۹ ق / ۸۷۳ - ۹۵۰ م)، مطبعة الكاتوليكية، بيروت، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۹ م.
- اشراق هندوایرانی و نبوت اسرائیلی، علینقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، مجله کاوه، مونیخ، شماره ۳۶، سال ۹، مرداد ۱۳۵۰، جمادی‌الثانی ۱۳۹۱، اوت ۱۹۷۱، برگه ۲۱۸ - ۲۲۴.
- اصول الدین، التبصرة البغدادية، عبدالقاهر فرزند طاهر بغدادی تمیمی (۴۲۹ ق)، چاپ استانبول ترکیه، ۱۳۵۶ ق، چاپ دوم دارالکتب العلمية، بیروت، ۱۴۰۱ ق.
- کتاب الانسان الكامل، مجموعه رسایل، تألیف عزالدین نسفی، تحقیق ماریژان موله، مقدمه هانری کربن، چاپ تهران، ۱۹۶۲ م.
- برهان قاطع، محمدحسین تبریزی فرزند خلف (۱۰۶۲ ق)، به کوشش دکتر معین، چ تهران، ۱۳۵۵ خ.
- بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة، عبد الرحمان فرزند أبوبکر، جلال الدین سیوطی فرزند محمد فرزند سابق الدین (د: ۹۱۱ ق)، پژوهش محمد ابوالفضل ابراهیم، ناشر عیسا بابی حلبی، مكتبة عصريه، صیدا - لبنان، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م.
- کتاب التاج في أخلاق الملوك، عمرو فرزند بحر جاحظ (د: ۲۵۰ ق / ۷۶۴ م)، چاپ احمدزکی پاشا، قاهره ۱۳۳۲ ق / ۱۹۱۴ م.
- تحصيل السعادة، فارابی (د: ۳۳۹ ق)، چاپ حیدرآباد، دکن، ۱۳۴۵ ق،
- جامع الأسرار و منبع الأنوار، بهاء‌الدین سید حیدر فرزند علی آملی حسینی حلی، میرحیدر آملی (۷۲۰ - ۷۸۷ ق)،
- تصحیح عثمان اسماعیل یحیی و هانری کربن، چاپ تهران، ۱۳۴۷ خ.
- جمهوریت، افلاطون

- رسایل اخوان الصفا، اخوان الصفا، رونویس کننده محمدعلی کشکول فرزند محمد اسماعیل شیرازی، هند ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۱ / ۷ فوریه ۱۸۸۴م؛ چاپ دارصادر، بیروت.
- السعادة و الإسعاد في السيرة الإنسانية، ابوالحسن ابوذر محمد فرزند یوسف عامری نیشابوری (د: ۳۸۱ق)، به کوشش مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶خ.
- السیاسات المدنیة، فارابی (د: ۳۳۹ق)، چاپ حیدرآباد، دکن، ۱۳۴۶ق
- کتاب طب روحانی، رازی (د: ۳۱۳ق)، مصر، ۱۹۳۹م.
- الفرق بین الفرق و بیان فرقة الناجية منهم، عبدالقاهر فرزند طاهر فرزند محمد بغدادی (د: ۴۲۹ق)، برگردان محمدجواد مشکور، ۱۳۳۰خ؛ چاپ دیگر دارالجليل، بیروت، لبنان، ۱۹۸۷م / ۱۴۰۸ق.
- الکافي: اصول کافی شامل روایات اعتقادی؛ فروع کافی حاوی روایات فقهی؛ روضة کافی شامل احادیث متفرقه، ابوجعفر محمد فرزند یعقوب فرزند اسحاق ثقه الاسلام کلینی رازی (د: ۳۲۹ق / ۹۴۰م)، پژوهش علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ق.
- مجله کاوه، مونیخ، سال نهم، شماره ۳۶، سال نهم، مرداد ۱۳۵۰، جمادی الثانی ۱۳۹۱، اوت ۱۹۷۱، برگه‌های ۲۱۸ - ۲۲۴، اشراق هندوایرانی و نبوت اسرائیلی، علی نقی منزوی.
- مجله کاوه، مونیخ، سال نهم، شماره ۳۸، آذرماه ۱۳۵۰، دسامبر ۱۹۷۱، شوال ۱۳۹۱، برگه ۶۱۸-۶۲۶، اشراق در سده هفتم میلادی، علینقی منزوی.
- مجله کاوه، مونیخ، سال دهم، شماره دوم و سوم (ردیف ۴۱ و ۴۲)، مردادماه ۱۳۵۱، جمادی الثانی ۱۳۹۲، اوت ۱۹۷۲، برگه XIV - I، مقاله قضا و قدر در ادبیات فارسی، علی نقی منزوی.
- مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۴۳، سال ۱۰، شماره چهار، مهرماه ۱۳۵۱خ، شعبان ۱۳۹۲، سپتامبر ۱۳۷۲، برگه ۳۲۰ - ۳۳۰، مدینه فاضله فارابی، علی نقی منزوی.
- مدینه فاضله فارابی، علی نقی منزوی، مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۴۳، سال ۱۰، شماره چهار، مهرماه ۱۳۵۱خ، شعبان ۱۳۹۲، سپتامبر ۱۳۷۲، برگه ۳۲۰ - ۳۳۰.

مجموعه رسایل مشهور به کتاب الانسان الكامل، تألیف عزالدین نسفی، تحقیق ماریژان موله، مقدمه هانری کربن، چاپ تهران، ۱۹۶۲م.

مروج الذهب و معادن الجوهر، علی فرزندحسین مسعودی (د: ۳۴۶ق / ۹۵۷م)، تحقیق شار پلا. چاپ پاریس، افسس تهران؛ چاپ دارالاندلس للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دهم ۱۹۶۶م.

مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، علی فرزند اسماعیل اشعری، تصحیح هلموت ریتتر، دارالنشر فرازنس شتاینر، چاپ ویسبادن آلمان، ۱۴۰۰ق.

المَلِّ و النِّحْل، محمد فرزند عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸ق)، چاپ مصر، ۱۹۴۵م؛ چاپ دیگر: دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، لبنان، ۱۹۷۲م؛ انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴خ؛ دیگری پژوهش گیلانی.

کتاب الملة، فارابی (د: ۳۳۹ق)، تحقیق محمد مهدی، دارالمشرق، بیروت ۱۹۶۶م؛ چاپ دوم ۱۹۸۶م.

Carra de vaux.cEncyc. de Islam II. P. 58.

De Boer, Geschichte der Philosophy.

Renan. Averoe's. P. 184.

کتابنامه

نمایه کتاب و مقاله

تذکره الشعراء میرزا صادق فرزند میرزا صالح آزادانی اصفهانی (۱۰۱۸ - ۱۰۶۱ ق) نسخه خطی مجلس. نک: فهرست ریو، ج ۲، ۷۷۵؛ ج ۳، ۸۸۹؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ابن یوسف شیرازی، ج ۳، ۲۶۶ - ۲۶۷. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ابن یوسف شیرازی، ج ۳.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. Vol. I Londdon, 1966 – 432 pp. Vol II London, 1966, pp 433 – 877. Vol III London, 1966, pp, 881 – 1229. فهرست ریو، سه جلد.

Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. Londdon, 1895. 308 pp. ذیل فهرست ریو.

صبح صادق، میرزا صادق فرزند میرزا صالح آزادانی اصفهانی (۱۰۱۸ - ۱۰۶۱ ق) تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه صادق رضازاده شفق، تهران، ۱۳۵۶ خ. ادبیات فارسی، استوری، چ. ا.، ترجمه به روسی: ی. ا. برگل، ترجمه یحیی آرین پور و دیگران، تحریر احمد منزوی، تهران، ۱۳۶۲ خ.

شاهد صادق، عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال ۲، شماره ۴، تهران، ۱۳۲۴ خ. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۷۰ خ.

مثل های فارسی از کتاب شاهد صادق، منزوی، صادق کیا، نشریه اداره فرهنگ عامه، تهران، شماره ۲، ۱۳۳۱ خ، تذکره نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۷ ش.